

آیا باید از رواج ادبیات ترسناک بترسیم؟

گزارش چهل و هفتمین نشست نقد آثار تخیلی کودک و نوجوان

چهل و هفتمین نشست نقد آثار تخیلی، با عنوان «ادبیات ترسناک؛ مخالفان و موافقان»، با حضور ناهید معتمدی، محبوبه نجف خانی و پروین جلوه نژاد و جمعی از نویسندگان و منتقدان و کارشناسان کتاب کودک و نوجوان، در روز یکشنبه ۸۳/۸/۳ برگزار شد.

لازم و ضروری است و در بسیاری از کشورها چنین ادبیاتی، به ویژه برای نوجوانان تولید می‌شود. البته در کشور خودمان، آقای طلوعی خیلی سعی کردند نمونه هایی پیدا بکنند، ولی نتوانستند. خانم طهوری و آقای رجب زاده نمونه هایی از شخصیت‌های ترسناک را در ادبیات کهن و باستانی ما مثال آوردند، ولی بحث در این زمینه کامل نشد. به هر حال، سؤال اساسی این بود که اصلاً ترس در ادبیات کودک و نوجوان، به خصوص در ادبیات کودک، جایگاهش کجاست؟ و آیا ضروری هست یا نیست؟

دوستانی که امروز در خدمت شان هستیم، به اندازه کافی شناخته شده‌اند، از خانم نجف خانی بیشتر کارهایی که من خوانده‌ام، ترجمه آثار رولد دال بوده. معمولاً کارهایی که ایشان ترجمه می‌کنند، در کتاب ماه کودک و نوجوان مورد نقد قرار می‌گیرد. خانم جلوه نژاد هم از مترجمینی هستند که کتابی در زمینه ادبیات «هارورفیکشن» ترجمه کرده‌اند. حسن صحبت ایشان در مورد کتاب «جسد» که ترجمه خودشان هست، این است که کاملاً جزو مطالعات موردی قرار می‌گیرد و صحبت‌های شان در این زمینه، قطعاً مصداقی خواهد بود. خانم معتمدی هم پژوهشگر و نویسنده و مدرس دانشگاه آزاد در واحد تهران مرکز هستند. ما ابتدا در خدمت خانم معتمدی هستیم.

ناهید معتمدی: من بهتر دیدم که صحبتی داشته باشیم روی هیجان و نوع ترس و آموزش ترس و در واقع آموزش عاطفی و هیجانی و بعد هم نظام‌های فکری که بر بشر در طول زمان حاکم بوده و نوع پرورشی که نسبت به کودکان و نوجوانان و یا انسان‌ها اعمال می‌شده. بعد هم نگاه کوتاهی به ویژگی‌های ادبیات خواهیم داشت و سپس نظرم را در زمینه ادبیات ترسناک و تقسیم‌بندی خاصی که دارم، خدمت تان ارائه خواهم داد. امیدوارم خسته‌تان نکنم. سعی کرده‌ام

استفاده کنیم. من مختصری از نشست گذشته را مطرح می‌کنم. در یک جمله خیلی ساده می‌توانم این طور بیان کنم که چون ترس و تجربه ترس هم یکی از نیازهای کودک است. ما به ادبیات ترسناک برای این گروه سنی نیاز داریم. در شهربازی‌ها بچه‌ها پول می‌دهند و دوست دارند بروند در تونل وحشت و بترسند. با این که خیلی می‌ترسند، ولی به محض این که از تونل وحشت بیرون می‌آیند، باز می‌گویند ما را ببرید در همان تونل وحشت. همچنین، برخی از هیجان‌ها آن قدر شدیدند که به مرز ترس نزدیک می‌شوند و بر اساس صحبت‌هایی که آقای طلوعی کردند، نتیجه‌اش این شد که ادبیات ترسناک، برای کودک و نوجوان

مهدی کاموس: سلام می‌کنم خدمت همه بزرگواران در این نشست، در خدمت خانم‌ها ناهید معتمدی، محبوبه نجف خانی و پروین جلوه نژاد هستیم. با این توضیح که برخی هماهنگی‌های این نشست را آقای طلوعی برانزده، همکار کتاب ماه انجام داده‌اند و ظاهراً خانم نجف خانی در جریان امور قرار نگرفته بودند و همین طور خانم جلوه نژاد. فقط با خانم معتمدی، من صحبت کردم و ایشان هم با محبت پذیرفتند. به هر حال، براساس سابقه خانم نجف خانی و خانم جلوه نژاد، به واسطه ترجمه‌ها و به ویژه به دلیل کارهای عملی که خانم نجف خانی با کودکان و نوجوانان داشته‌اند، از این دوستان خواهش کردم که در این نشست در خدمت شان باشیم و از تجربیات شان





خیلی خیلی کوتاه به این مسائل بپردازم.

از دیدگاه ارسطو، مشکل انسان در این نیست که از هیجان برخوردار است، بلکه آن چه اهمیت دارد، مناسب بودن هیجان و نحوه ابراز آن است. سؤال این است که چگونه می‌توانیم هوش را به هیجان، مدنیت را به خیابان و اهمیت قائل شدن برای دیگران را به زندگی جمعی خود بیفزاییم. یکی از میراث‌های هیجانی، تکامل ترس است که آدمی را برای دفع خطر از خود و خانواده

خود بسیج می‌کند. تمام هیجان‌ها در اصل تکانه‌هایی برای عمل کردن هستند. هر هیجان گرایشی به عمل کردن است. کودک شیرخوار اگر ناگهان صدای هولناکی در نزدیک او بلند شود، از خواب می‌پرد و فریاد می‌زند. این حالت، بیانگر تهدید است. تعادلی که پیش از آن لحظه در او وجود داشت، به هم خورده و تغییر وضع ایجاد شده است. همین تغییر است که در او ایجاد ترس می‌کند. به هم خوردن تعادل جمعی‌اش هنگام عزیمت و یا به هم خوردن تعادل عاطفی‌اش در غیبت مادر، ناامنی برای بچه ایجاد می‌کند. ترس از نرسیدن غذا و... مادر برای او هم پشتوانه امنیتی است و هم تأمین کننده غذا. این تغییرات برای کودک، درک نشدنی است. بنابراین، هر تغییر وضعی برای کودک، یک تهدید به همراه دارد و

معتمدی:

اشتباه در درک حقایق و تصویرهایی که از خاطرات مبهم صحنه‌های قدیمی در ذهن بچه مانده و نامطبوع است، در او اضطراب ایجاد می‌کند.
علت ترس در مواقعی ناپیداست و کودک از چیزهای معلوم و معین ترس ندارد.

همین تهدید است که ترس او را تحریک می‌کند. اما برای تسلط ترس، ابتدا باید کودک به وضع تازه‌اش آشنا شده و به آن خو بگیرد و این انس گرفتن، از همان ماه‌های اول زندگی برایش لازم است. بعضی ترس‌ها پایه و اساسی ندارند. این‌ها ترس‌های خیالی و وسواسی هستند. اشتباه در درک حقایق و تصویرهایی که از خاطرات مبهم صحنه‌های قدیمی در ذهن بچه مانده و نامطبوع است، در او اضطراب ایجاد می‌کند. علت ترس در مواقعی ناپیداست و کودک از چیزهای معلوم و معین ترس ندارد. به یاد آوردن خاطرات گذشته، پیش‌بینی آینده، ترس از چیزهایی که هنوز به وجود نیامده است.

در هنگام بلوغ، سرکشی‌های کهن و وسواس‌های فراموش شده، ممکن است از

کمین‌گاه خارج شوند و به شکل اضطراب و نگرانی مبهم بروز کنند. افزایش بحران در میان نوجوانان و مشکلات دوران کودکی، سازنده روندهای جهانی است. کودکانی که به دلیل نداشتن مهارت‌های تجربی در زمینه هیجان، از توان روانی کم‌تری برخوردارند و حساس و ترسو هستند، به بزرگسالانی خجالتی و ترسو تبدیل می‌شوند. در غیاب سیستم‌های حمایتی قدرتمند، فشارهای روانی در جوامع به‌حدی گسترش یافته که حتی خانواده‌هایی مستحکم نیز در معرض

خطر و از هم پاشیدگی قرار می‌گیرند. بی‌قراری، بی‌ثباتی، نگرانی‌های والدین در قبال آینده فرزندان و وضع و آینده مبهم جوانان و... تفاوت اکثر کودکان ما با کشورهای پیشرفته، فقدان دانش مهارت‌های اجتماعی هیجانی است. تجربه نکردن این هیجان‌ها در دوران کودکی و نوجوانی در خانواده و مدارس و عدم آمادگی در ابراز و انعکاس مطلوب و به جا و مناسب در شرایط برخورد با مشکلات است.

در پژوهش‌هایی که در جهان انجام شده است، هیجان‌ها و انواع آن را موضوع دوره درسی قرار می‌دهند و مثلاً دوره درسی «شناخت خود» احساسات است. البته مستلزم آن است که مربیان و دانشجویان، بافت عاطفی زندگی هر کودک را مورد توجه قرار دهند. «مهارت‌های زندگی»،



«دانش اجتماعی و عاطفی» و «استعدادهای فردی» می‌توانند هر یک موضوع دوره‌های درسی قرار گیرند.

دوره‌های آموزش هیجانی، از جنبش آموزشی عاطفی، در دهه ۱۹۶۰ نشأت گرفته و تفکر آن چنین است: اگر دروس نظری روان‌شناسی و انگیزشی، با تجربه ملموس و عینی همراه شود، بسیار عمیق‌تر فرا گرفته می‌شود. جنبش سوادآموزی هیجانی، عبارت آموزش عاطفی را وارونه می‌کند. به جای استفاده از عاطفه برای آموزش، خود عاطفه را آموزش می‌دهد. هوش هیجانی، یعنی صلاحیت اساسی را که جای آن در حل تمام مشکلات خالی است، به جایگاه خود بازمی‌آورد. هدف داخل کردن آموزش عاطفی در مدارس است که مشکلات زندگی عاطفی و اجتماعی را به موضوع‌های شایان بررسی مبدل می‌سازد؛ به شکلی که دانش عاطفی در تار و پود وجود جای گیرد.

هنگامی که شناخت و آگاهی در زمینه‌های مختلف زندگی و واقعیت‌های جامعه کافی نباشد و روان انسان تقویت نشده و توانمندی روانی در حد متعادل نیست، دیدن فیلم‌های تلوزیون و خواندن داستان‌های وحشت‌انگیز، می‌تواند مخرب درون و ذهن کودک و نوجوان باشد. تأثیرپذیری از خواندن یک اثر ترسناک، بستگی به شدت تجربه هیجانی فرد دارد. فردی که ترس را تجربه می‌کند، وقتی در زمان حالت هیجانی (در حالت شدید آن) قرار می‌گیرد، برانگیختگی ملایم او بر هوشیاری وی

می‌افزاید و توجه فرد را به موقعیت خود معطوف می‌کند. کودکان و نوجوانان، در صورتی که انسان‌های چشم و گوش بسته و کم اطلاع و بی‌تجربه باشند، به طور حتم زودتر از آثار ترسناک آزرده و دچار ضرر و زیان ذهنی-روانی می‌شوند. لازم است مهارت زندگی هیجانی ما را هوش و عقلانیت برعهده بگیرد. احساسات ما زمانی که به خوبی به کار گرفته شوند، با خرد و منطق همراهند و به تفکر ما، ارزش و بقای ما جهت می‌دهند، اما می‌توانند به آسانی به خطا بروند و در اکثر مواقع نیز چنین می‌شود. بشر در طول تاریخ با سه استنباط و نظام فکری روبه‌رو بوده است:

جهان‌بینی اساطیری یا زنده‌بینی، جهان‌بینی آیینی یا مذهبی، جهان‌بینی علمی. از بین این سه جهان‌بینی، زنده‌بینی، یعنی جهان اسطوره‌ای شاید از همه منطقی‌تر و کامل‌تر به نظر برسد. این رویکرد، جوهر جهان را تفسیر می‌کند و هیچ چیز را تفسیر نکرده باقی نمی‌گذارد و نخستین جهان‌بینی بشری است. در واقع نوعی نظریه روان‌شناختی است که از درون وجود انسان‌ها برخاسته و محمل باورهای اسطوره‌ای و اورادی می‌شد که سرسپردگی بشر را به نیروهای ناآرام طبیعی بازمی‌گفت و بن مایه حسی-عاطفی داشت.

در عصر آیین و مذهب، بنیاد آیین، مناسب بود و در عصر خردورزی، آدمی تصویرکننده جهانی شد که انسان خردورز آن را می‌آفرید. در زمان‌های قدیم، سنت قصه‌گویی در خانواده وجود داشته، روش‌ها و آیین‌های سنتی نیز بوده است که کودک را آگاهانه برای ورود به مرحله بالاتر سنی و رشدی آماده می‌ساخت. در این زمینه، قصه و قصه‌گویی در کانون گرم خانواده، برگزاری مراسم و آیین‌ها با عنوان دوران گذار یا ورود، نقش عمده‌ای در رشد روانی کودک به عهده داشت. تجربه‌های ما از جهان، زمانی که به درک آگاهانه ما از مفهوم زندگی منتهی می‌شود، در بزرگسالی به رشد جسمی-روانی و عاطفی خواهیم رسید.

برای کشف معنی ژرف زندگی، لازم است از چارچوب تنگ هستی خود مدار فراتر رویم. قصه‌ها قوه تخیل را تغذیه و خیال پروری را تحریک می‌کنند و پاسخ پرسش‌های کودک را در خود دارند و در تربیت اجتماعی و روانی کودک، نقش مهمی ایفا می‌کنند. افسانه‌ها نوعی کاوش معنوی هستند، با زندگی شباهت دارند و کودک را به سوی کشف هویت و استعداد ذاتی‌اش رهبری می‌کنند. هم‌چنین، به او می‌آموزند که برای تکامل بیشتر، سرشت یا منش او به تجربه‌های بیشتری نیاز دارد. افسانه‌ها و قصه‌ها به کودک نوید می‌دهند با وجود تنگناها، یک زندگی ثمربخش و خوب در دسترس او قرار دارد؛ به شرط این که از پیکارهای پرخطر که بی‌آن‌ها هرگز کسی قادر به تحصیل هویت حقیقی خویش نیست، نهراسد. این قصه‌ها وعده می‌دهند اگر کودک جرأت کند در تکاپوی مهیب و طاقت‌فرسا درگیر شود، نیروهای نیک‌خواه به یاری او می‌آیند و او موفق می‌شود. این قصه‌ها هشدار می‌دهند که هر کس در به خطر انداختن خویشتن برای تحصیل هویت، بیش از حد ترسو و



ادبی تلقی کرد. اگر کتابی تلخ یا صحنه‌هایی دارد که یک مقدار ترسناک است، ولی این ترسناکی به دلیل این است که ادبیات است، تلطیف شده و با ذهنیت و روحیات کودکان و نوجوانان سازگار می‌دارد، کودک و نوجوان می‌توانند از خواندن آن لذت ببرند. ادبیات از دورن هنرمند می‌جوشد و حاصل جوششی درونی است. ادبیات داستانی یک گزارش و یا شرح وقایع نیست. به بیان دیگر، ادبیات بیان داستان است، نه شرح واقعیت صرف. حتی آثاری که برشی از واقعیت را مطرح می‌کنند و بر اساس مشاهده‌ها و تجربه‌های هنرمند خلق می‌شوند، از صافی ذهن و تخیل هنرمند گذشته‌اند و زمان و فضا در این آثار، فضا و زمان دنیای واقعی نیست. ادبیات عینیت یافتن نگرش هنرمند است در زبان، به وسیله اصول و قواعد هنری. مفاهیم کلی زندگی، در کلام تخیل آمیز و تفکربرانگیز است که به صورت داستان، قصه، نمایش و شعر ظاهر می‌شود.

ادبیات نقش‌های بسیاری دارد، از جمله:

- ۱- لذت و ذوق زیبایی شناختی که مخاطب را برمی‌انگیزد.
- ۲- تقویت و پرورش تخیل ذهنی کودک.
- ۳- ادبیات در نفس خود آموزش دارد، ولی آموزش نمی‌دهد.

شناخت و آگاهی می‌دهد و الگوپذیری بسیار برای مخاطب دارد که می‌تواند از آن در زندگی اجتماعی و روزمره‌اش بهره بگیرد.

نباشد و فقط طرح یک سری حوادث و ماجراهای پرترس و وحشت باشد، برای مطالعه توصیه نمی‌شود و برای کودک و نوجوان و حتی جوان، تخریب ذهنی و روانی دارد. مضمون‌های تلخ یا مهیج و ترسناک، اگر از هنر زیبایی شناختی سرشار باشند و به شکلی واقعیت را مطرح کنند و برای مخاطب لذت‌بخش باشند و نیز در زندگی راه‌گشای او باشند، کودک و نوجوان می‌توانند از آن‌ها بهره‌مند شود.

طرح کلی ترس در ادبیات، موضوعی عام و کلی است و هر اثری در ارتباط با خودش باید مطرح شود. اصولاً چه چیزی را ادبیات می‌دانیم؟ در این جا ادبیات ترسناک مدنظر است. چیزی به ذهن آمد. چیزی که موازی ادبیات ترسناک است به معنی اخص کلمه؛ ادبیات تلخ که بیانگر حضور واقعیت‌های تلخ در کتاب‌هاست. آیا این نوع ادبیات مجاز است؟ حوادث و ماجراهایی که در طول داستان هست، گاه می‌تواند ترسناک باشد. آیا این‌ها تجویز می‌شوند؟ یا فقط ادبیات ترسناک به ادبیات ماجراجویی، پلیسی، جنایی و کارآگاهی اطلاق می‌شود؟ کدام‌یک از این‌ها ادبیات ترسناک است؟ آیا ما همه این‌ها را ادبیات می‌دانیم؟ در صورتی که ادبیات باشد، چرا می‌بایستی مجاز بدانیم که بخوانند و چرا نباید خوانده شود؟

به عقیده من باید از دیدگاه ادبیات داستانی، با این آثار برخورد و اظهار نظر کرد. هر اثری را تنها با داشتن چند شخصیت و چند حادثه، نمی‌توان اثر

کوتاه‌اندیش باشد، ناچار است به یک زندگی مبتدل خو کند. البته اگر سرنوشتی بدتر از آن برایش پیش نیاید، پیکار بر ضد مشکلات زندگی اجتناب‌ناپذیر است. این پیکار جزئی از هستی است.

در عصر خردورزی (یعنی دیدگاه علمی)، از قصه‌خوانی و افسانه‌گویی در کانون گرم خانواده خبری نیست و آزمون‌های گذر از مرحله کودکی به نوجوانی در آیین و مناسک، چیزی باقی نمانده است. بنابراین، کودکان و نوجوانان از موهبت‌هایی که مایه رشد ذهن و روان آن‌ها می‌شد، بی‌نصیب مانده‌اند. بسیاری از قصه‌های مدرن و پدر و مادران، در صدد پرده پوشی واقعیت‌های تلخ در برابر کودک هستند. قصه‌های امروزی از پیری و مرگ که حد نهایی هستی است، از آرزوهای آدمی برای زندگی جاویدان حرفی ندارند. قصه‌ها کودک را بی‌پرده با معماهای بنیانی آدمی روبه‌رو می‌سازند و مسائل هستی، کوتاه و مشخص بیان می‌شود. کودک باید با واقعیت‌های زندگی، هر چند تلخ آشنا شود. در افسانه‌ها، بشر خالی از جاذبه‌های خاص خود نیست. غول، اژدها و جادوگر، سریع جزا می‌بینند. هم‌چون صحنه زندگی، آدم شریر بازنده است. این قصه‌ها علاوه بر سرگرم کردن، آگاهی می‌دهند و رشد و تکامل شخصیت را تسهیل می‌کنند.

هر داستانی هر چند ترسناک، اگر در الگوپذیری برای مخاطب موفق باشد، قابل خواندن است. داستان‌های پلیسی اگر ادبیات داستانی

۴- سامان بخشی ذهنی مخاطب و کارکرد روان‌شناختی.

۵- سرگرمی و تفریحی بودن ادبیات. اما واقعیت‌های تلخ یا ترسناک، به دو شکل می‌تواند در کتاب‌ها حضور داشته باشد.

واقعیت‌های تلخ:
- ادبیات با نقش‌های ادبیات کودک همساز است و ادبیات به شمار می‌آید.
- در حد گزارش صرف، نقل واقعیت تلخ و ترسناک مطرود است.

امروزه ما در ادبیات فارسی کودکان و نوجوانان، داستان ترسناک نداریم. البته در ادبیات ما، آثاری هستند که واقعیت‌های تلخ را به شکل ادبیات داستانی ارائه داده‌اند و خیلی هم موفق بوده‌اند. نمونه‌هایش در دهه شصت یا هفتاد، کتاب‌های «فضا نوردها در کوره آجرپزی» و «گاوه‌های آرزو»... ادبیات جنگ در یکی، دو سال اخیر که ساختار داستانی پیدا کرده و حاصل تجربه درونی شده نویسنده است، می‌تواند ادبیات به شمار آید. در حالی که در سال‌های بعد از جنگ، کتاب‌ها در حد گزارش کشت و کشتار، بارش بمب و خمپاره بود که در این شکل، حتی اگر واقعیت هم باشد، قابل خواندن به حساب نمی‌آید و ادبیات نیست.

واقع چرنوبیل، جنگ جهانی دوم، کشتار فلسطین، جنگ ایران و عراق، زلزله بم و صدها واقعه خونین در ایران و جهان، همه واقعیت‌های تلخ هستند که کودکان و نوجوانان با آن‌ها درگیرند و در صورتی که مضمون داستانی قرار گیرند و عین واقعیت صرف نباشد و از صافی ذهن نویسنده گذشته و تجربه درونی شده و با ویژگی‌های ادبیات همساز باشند، ادبیات محسوب می‌شوند و خواندن آن‌ها مفید است. تصویر کردن «هرکول» که تاریخ زندگی او نشان می‌دهد حتی نیرومندترین انسان‌ها هم ممکن است سخت‌ترین کارها را بکنند، بی‌آن که لطمه‌ای به شخصیت‌شان وارد شود و یا با بدترین فاجعه روبه‌رو شوند، بی‌آن که خللی در روحیه‌شان پدید آید، نمونه برجسته‌ای است. کتاب «آن‌جا که وحشی‌ها هستند»، از موریس سنداک، از جمله کتاب‌های موفق است که هر چند تلخ و یا ترسناک، ادبیات است. از آثار ادبیات جنگ «حادثه چهارم»، نوشته مصطفی خرامان، «کسی در آینه»، اثر حسن احمدی و «مثل رود پرخروش»، نوشته بهمن پگاه راد، به عنوان ادبیات داستانی پذیرفته شده‌اند. در حالی که برای مثال، کتاب «روزهای سخت جنگ»، فقط کشتار و صحنه‌های موخس دارد که به هیچ عنوان برای مطالعه توصیه نمی‌شود.

پس کتاب‌های ادبیات داستانی واقع‌گرا با مضمون تلخ، در صورتی که ادبیات باشند و چهار عامل ارتباط‌شناسی، شناخت‌شناسی، زیبایی‌شناسی

معتمدی:

تأثیرپذیری از خواندن یک اثر ترسناک، بستگی به شدت تجربه هیجانی فرد دارد. فردی که ترس را تجربه می‌کند، وقتی در زمان حالت هیجانی (در حالت شدید آن) قرار می‌گیرد، برانگیختگی ملایم او بر هوشیاری وی می‌افزاید و توجه فرد را به موقعیت خود معطوف می‌کند. کودکان و نوجوانان، در صورتی که انسان‌های چشم و گوش بسته و کم‌اطلاع و بی‌تجربه باشند، به طور حتم زودتر از آثار ترسناک آزاده و دچار ضرر و زیان ذهنی-روانی می‌شوند

امروزه ما در ادبیات فارسی کودکان و نوجوانان، داستان ترسناک نداریم. البته در ادبیات ما، آثاری هستند که واقعیت‌های تلخ را به شکل ادبیات داستانی ارائه داده‌اند و خیلی هم موفق بوده‌اند. نمونه‌هایش در دهه شصت یا هفتاد، کتاب‌های «فضا نوردها در کوره آجرپزی» و «گاوه‌های آرزو» است. ادبیات جنگ در یکی، دو سال اخیر که ساختار داستانی پیدا کرده و حاصل تجربه درونی شده نویسنده است، می‌تواند ادبیات به شمار آید

اما در این‌جا بحث ما بیشتر سرنوچوان است. من اسم این کتاب‌های «هارور فیکشن» را ترسناک نمی‌گذارم. به نظر من بیشتر دلهره‌آور معنی می‌دهد. این نوع ادبی، با تجسم چیزهای دلهره‌آور، سعی در ایجاد لذت ترس در خواننده دارد. بیشتر جنبه بصری چیزهای ترسناک است که در آدم وحشت ایجاد می‌کند. یعنی وقتی شما فیلم ترسناک می‌بینید، جنبه ترسناکی‌اش شدیدتر و ملموس‌تر می‌شود، ولی در کتاب، با وجود این که نویسنده این همه تصویرسازی می‌کند، باز نمی‌تواند ترس را همان طور منتقل کند که سینما منتقل می‌کند.

حالا بگیریم جلوی این نوع کتاب گرفته شد، با فیلم‌ها چه می‌کنیم؟ مخاطبین فیلم‌ها بیشتر از مخاطبین کتاب‌ها هستند. در این قسمت، بحث من راجع به کتاب‌های خاصی است که به صورت مجموعه به بازار آمده و خیلی از کتابداران هم این مجموعه را می‌شناسند؛ همان «قصه‌های سرزمین اشباح» که واقعاً بین بچه‌ها گل کرده و بچه‌ها بی‌صبرانه منتظر سری‌های بعدی‌اش هستند. داستان بیشتر راجع به خون‌آشام‌هاست. شاید خیلی از منتقدان که مخالف کتاب‌های ترسناک هستند، منظورشان همین کتاب‌های خون‌آشام باشد. واقعاً هم این کتاب، آخرش همان جمله معروف انگلیسی‌ها را تداعی می‌کند: خُب که چی؟ این کتاب چه می‌خواهد بگوید؟ با این همه تعلیق و وحشت، چه می‌خواهد بگوید؟ من متأسفانه هنوز

و ساختار منسجم را در خود داشته باشند، برای مطالعه مفید است و کتاب‌هایی که جزو ادبیات وحشت به حساب می‌آیند و سراسر بیان قتل و آدم‌کشی و خون‌ریزی است، خواندن آن‌ها توصیه نمی‌شود.

کاموس: با سپاس از خانم معتمدی، در خدمت خانم نجف‌خانی هستیم.

محبوبه نجف‌خانی: من می‌توانم تجربه‌هایی را که با بچه‌ها در مدرسه، در مورد این نوع کتاب‌ها دارم، منتقل کنم. ما در رده سنی «الف» و «ب»، اصلاً کتاب‌های ترسناک نداریم، در صورتی که در خارج از کشور خیلی زیاد است. من تجربه عینی‌ای از سال‌ها پیش که در ایرلند زندگی می‌کردم، دارم معلم پسرم وقتی اول دبستان بودم، یک کتاب به او یادگاری داد که آن کتاب، ترسناک بود و این برای من جالب بود. البته از همین نوع کتاب‌هایی بود که در نهایت، آدم می‌بیند این ترس پایه و اساسی ندارد، ولی صفحه به صفحه بچه را در تعلیق نگه می‌دارد. در یک جنگل ترسناک، بعد یک جاده ترسناک، در یک خانه ترسناک، یک کمد ترسناک و یک جعبه ترسناک، اما در جعبه را که باز می‌کنی، یک موش بیرون می‌آید. یعنی بچه می‌بیند که هیولایی در کار نیست. البته آن حس تعلیق و هیجان، برای بچه جذاب است. کتاب «آن‌جا که وحشی‌ها هستند»، اثر موریس سنداک را بچه‌ها خیلی دوست دارند. اصلاً تصاویر از این وحشتناک‌تر نمی‌شود به بچه آن رده سنی بدهیم.

معتمدی:

چیزی که موازی ادبیات ترسناک است به معنی اخص کلمه ؛ ادبیات تلخ است که بیانگر حضور واقعیت‌های تلخ در کتاب‌هاست. آیا این نوع ادبیات مجاز است؟ حوادث و ماجراهایی که در طول داستان هست، گاه می‌تواند ترسناک باشد. آیا این‌ها تجویز می‌شوند؟ یا فقط ادبیات ترسناک به ادبیات ماجراجویی، پلیسی، جنایی و کارآگاهی اطلاق می‌شود؟ کدام یک از این‌ها ادبیات ترسناک است؟ آیا ما همه این‌ها را ادبیات می‌دانیم؟ در صورتی که ادبیات باشد، چرا می‌بایستی مجاز بدانیم که بخوانند و چرا نباید خوانده شود؟

معلم پسر من که اول دبستان بود، یک کتاب به او یادگاری داد که آن کتاب، ترسناک بود و این برای من جالب بود. البته از همین نوع کتاب‌هایی بود که در نهایت، آدم می‌بیند این ترس پایه و اساسی ندارد، ولی صفحه به صفحه بچه را در تعلیق نگه می‌دارد. در یک جنگل ترسناک، بعد یک جاده ترسناک، در یک خانه ترسناک، یک کمد ترسناک و یک جعبه ترسناک، اما در جعبه را که باز می‌کنی، یک موش بیرون می‌آید. یعنی بچه می‌بیند که هیولایی در کار نیست. البته آن حس تعلیق و هیجان، برای بچه جذاب است.

نتوانسته‌ام همه کتاب‌ها را بخوانم و فقط دو جلدش را خوانده‌ام. بچه وقتی ظاهر کتاب را می‌بیند که روی جلدش نوشته «سرزمین اشباح»، خودش را آماده می‌کند که چون یک کتاب ترسناک دست گرفته، پس طبیعتاً می‌خواهد وارد یک فضای ترسناک شود. این کتاب هم بنابه گفته ناشر که نسبت به نسخه اصل انگلیسی‌اش، یک مقدار زهرش گرفته شده، خیلی نمی‌تواند بچه را بترساند. من با بچه‌ها صحبت کرده‌ام. بچه‌ها می‌گویند که این مجموعه بیشتر دلهره‌آور است تا ترسناک. یکی از علت‌های استقبال بچه‌ها این است که چون یک فضای تازه ایجاد شده، برای این که سال‌ها ارشاد اجازه نداده است که این نوع کتاب بیرون بیاید و چون بچه‌ها با یک گونه تازه ادبی مواجه می‌شوند، طبیعتاً برای‌شان جذاب است. چه بسا اگر این کتاب‌ها بازار را اشباع کند، دیگر آن جذابیت را برای بچه‌ها نداشته باشد. وقتی بچه‌ها این مجموعه قصه‌های سرزمین اشباح را می‌خوانند، دائم می‌گویند: خانم، از همین سری کتاب‌ها به ما بدهید و بی‌صبرانه منتظر جلد بعدش هستند.

من از آن‌ها پرسیدم: چرا این کتاب‌ها را دوست دارید؟ می‌گویند: برای این که ما را به هیجان می‌آورد و فضای متفاوتی دارد. این برای من خیلی جالب است. خود من هم جزو

انتخاب کنند.

کاموس: خانم معتمدی بعضی آثار را استثنا کردند. مثلاً ایشان با خون‌آشام‌ها زیاد موافق نیستند. آیا شما حد و مرزی قائل هستید؟

نجف‌خانی: من با خون‌آشام‌ها موافق نیستم. راستش نمی‌دانم راجع به آن‌ها چه بگویم. نقدهایی خوانده‌ام و حتی «دراکولا» را نقد می‌کنند که دندان‌هایش نماد شاخ شیطان است. به هر حال، چون راجع به آن‌ها تحقیق نکرده‌ام، نمی‌توانم اظهار نظر کنم. البته با صحبت خانم معتمدی راجع به ادبیات تلخ و ادبیات جنگ موافقم. من کتابی از حوزه هنری خواندم، به اسم «ایرج خسته است». واقعاً من با این کتاب، با تمام وجود اشک ریختم. ماجرای کتاب راجع به جوان‌های ما بود که چه‌طور در جنگ ایران و عراق تکه‌تکه شدند. این از صد تا کتاب خون‌آشام برای من تلخ‌تر بود؛ چون درباره مردم کشور خودم بود و واقعاً لمسش می‌کردم.

به تازگی مجموعه «روون» را که خانم وکیلی ترجمه کرده‌اند، بچه‌ها دارند می‌خوانند و دوست دارند و به من می‌گویند که خانم، اگر ادبیات ترسناک، دلهره‌آور، ماجراجویی و فضاهای فانتزی در همین مایه‌ها می‌بینید، برای ما بخرید.

کاموس: خانم نجف‌خانی بر اساس تجربه شما چه سنی از بچه‌ها بیشتر این نوع کتاب را می‌خوانند؟ و آیا بعد از خواندن، علاقه پیدا می‌کنند به ادامه آن یا نه، منجز می‌شوند؟

نجف‌خانی: بچه‌ها واقعاً این مجموعه را دوست دارند. من بچه‌هایی از سنین راهنمایی دیده‌ام که خیلی دوست داشتند. جالب است که بچه کتابدار مدرسه ما که هیچ‌وقت کتاب نمی‌خواند، با «قصه‌های سرزمین اشباح» کتاب‌خوان شده! خیلی از مادرها هم گفتند که بچه‌های ما با «هری پاتر» کتاب خوان شدند. خیلی از مادرها می‌گویند که با کتاب‌های رولد دال بچه‌ها کتاب‌خوان شدند.

کاموس: به غیر از عامل خارجی و بیرونی که شما مطرح کردید و برای مثال، مجوز ندادن به این کتاب‌ها را در سال‌های گذشته و نو بودن این کتاب‌ها را برای بچه‌ها، یکی از دلایل استقبال نوجوانان از این آثار می‌دانید، اگر از عوامل درون ادبیاتی بخواهیم صحبت کنیم، شما به نکته‌ای برخورد نکردید که باعث جذب نوجوانان به این ادبیات شود؟

نجف‌خانی: خدمت‌تان گفتم که لذت بردن از ترس و هیجان و تعلیق هم هست. جالب است بدانید که خیلی از بچه‌ها می‌گفتند، آن قدرها هم که می‌گویند، این کتاب ترسناک نیست. ما فکر کردیم خیلی می‌ترسیم، ولی اصلاً نترسیدیم.

کاموس: خانم جلوه‌نژاد، در خدمت شما هستیم.

طرفدارهای کتاب فانتزی و دلهره‌آور هستیم. بچه‌های امروز که خیلی امکانات بیشتری دارند (دسترسی به اینترنت و غیره)، خیلی هوشیارتر و جسورتر و اصلاً ترس‌تر هستند. آن‌طور نیست که فکر کنیم الان بچه می‌ترسد و تعادل روحی‌اش را از دست می‌دهد. دیگر این که بچه حق انتخاب دارد و می‌تواند این کتاب را نخرد. ما بچه‌هایی داریم که نمی‌توانند با فضاهای فانتزی ارتباط بگیرند و به من می‌گویند: خانم، از نوع کتاب‌های «رامونا» به من بدهید. در مقابل، بچه‌های دیگر می‌گویند: ما حوصله‌مان سر می‌رود از «رامونا». بچه‌ها شخصیت‌ها و روحيات مختلفی دارند و حق انتخاب دارند.

همین مجموعه «در جست‌وجوی دل‌تورا» که من ترجمه کرده‌ام، یک داستان ماجراجویی است، ولی این‌طور نیست که آخرش بگویم خُب که چی؟ در این مجموعه بسیار بحث‌های جامعه‌شناسی مطرح می‌شود و بسیار از اسطوره‌ها و افسانه‌ها وام گرفته. مگر در افسانه‌های کهن ما که نسل به نسل منتقل شده، «دیگ به سر» یا جن وجود ندارد؟ مگر ماه‌پیشونی، یک دیو نمی‌بیند؟ مگر در شاهنامه ما رستم با دیو سفید نمی‌جنگد؟ پس ما همیشه این موجودات جادویی را داشته‌ایم و چیز جدیدی نیست. من خودم مخالف این نوع کتاب نیستم و می‌گویم بچه‌ها می‌توانند خودشان



جلوه‌نژاد:

اولین بار که نویسنده‌ای کتاب دلهره‌آور پلیسی خلق کرد، کسی به او دستور نداده بود. فضای ذهنی او آن طور کار کرده. عده زیادی هم از آن استقبال کردند. عده‌ای می‌گویند که ما اصلاً با کتاب‌های پلیسی ارتباط برقرار نمی‌کنیم و همان اول می‌فهمیم قاتل کیست. خلاصه این که نمی‌توان جلوی هنر را گرفت. نمی‌شود گفت که ننویس، این مجسمه را نساز، این نقاشی را نکش، این آهنگ را نساز. این‌ها چیزهایی هستند که خلق می‌شوند. این‌ها همه نشانه‌های خدا هستند.

کرده بودند، می‌گویم: «جسد» یک زنگ تفریح، یک آزمون هوش و یک درس عبرت است. این درس عبرت چنان ماهرانه در لابه‌لای حواد داستان پنهان شده که خواننده با شوق آن را کشف می‌کند.

کاموس: خانم جلوه‌نژاد، به یکی دیگر از جنبه‌های ادبیات ترسناک اشاره کردند و آن هم بحث تخلیه روانی است که در اثر خواندن این کتاب‌ها ایجاد شود و شاید هم عده‌ای بگویند تحریک روانی. در هر صورت، بحث‌های خوبی طرح شد و حالا می‌توانیم به بخش پرسش و پاسخ بپردازیم.

معمودی: من روی این نکته تأکید کردم که ما می‌بایستی هر اثر را در ارتباط با خودش تجزیه و تحلیل کنیم و سپس حکم بدهیم که خواننده بشود یا نشود. اگر اثری آن ویژگی‌هایی را که خدمت‌تان گفتم، داشته باشد؛ همان چیزهایی خواهد بود که در رویا و آرمان‌های ذهنی خود داریم. از طرفی، چه ادبیات جنایی، پلیسی و چه ادبیات ترسناک یا خون‌آشام، اگر آن ویژگی‌ها را نداشته باشند، من خواندنشان را تجویز نمی‌کنم.

کاموس: خانم معمودی، ممکن است توضیح بدهید که چرا بعضی آثار جزو ادبیات نیستند؟
معمودی: ساختار داستانی ندارند. ادبیات، تعریف خاص خودش را دارد. همان‌طور که

می‌کند، برمی‌انگیزاند، هیجان به وجود می‌آورد و احساسات خواننده را درگیر می‌کند؛ احساسات مختلفی مثل خشم، نفرت، طمع، عشق یا کنجکاوی. وقتی خواننده این داستان را می‌خواند، با شخصیت این داستان همراه می‌شود و می‌تواند در تجربیات شخصیت اول داستان شریک باشد و این شراکت او و حضور داشتن در آن ماجرا، می‌تواند برای گروهی از خواننده‌ها آموزنده باشد. کسی که دست به قتل می‌زند، نمی‌توانیم بگوییم که او کتاب پلیسی خوانده است. کسی که کتاب‌خوان باشد، با خواندن چنین کتاب‌هایی، می‌تواند تخلیه روانی شود.

در کتاب «جسد»، شخصیت‌ها تعدادی جوان سال آخر دبیرستان هستند. حالا ناخواسته بر اثر حسادت، قتلی اتفاق افتاده و بر اثر ترس، مخفی مانده است. از سر اتفاق، شخصیت اول داستان، وسط این ماجرا قرار می‌گیرد و این دختر می‌کوشد این پازل به هم ریخته را مرتب کند. مرتب کردن پازل، مغز تعلیم دیده و خاصی می‌خواهد. خواننده با شخصیت داستان همراه می‌شود و این پازل را حل می‌کند. پس در مشاهده کردن و نتیجه‌گیری‌ها قدرت و پشتکار پیدا می‌کند. در پایان داستان، خواننده همراه شخصیت داستان رشد می‌کند.

من از قول خانم منتقدی که این کتاب را نقد

پروین جلوه‌نژاد: من به آن صورت، مطالعه‌ای

روی ترس ندارم، ولی سعی می‌کنم به اصولی که در شورای کتاب کودک در مورد کار روی ادبیات کودک یاد گرفته‌ام، پایبند باشم. انگیزه‌ام از ترجمه کتاب «جسد» را برای‌تان می‌گویم. من در سال ۷۸، کتاب «آن جا که زنبق‌ها می‌شکفند» را ترجمه کردم. این کتاب، داستان خیلی تلخ و سنگینی دارد درباره دختری که بار سنگین زندگی را مجبور بود تحمل کند. مدتی که روی آن کتاب کار می‌کردم، بار سنگین زندگی آن دختر روی دوش من هم سنگینی می‌کرد وقتی کتاب تمام شد، واقعاً خسته بودم که خانه ترجمه، کتاب «جسد» را در اختیارم قرار داد. نوجوانی کتاب را به انگلیسی خواند و به من پیشنهاد کرد آن را ترجمه کنم. او گفت ما بچه‌ها به کتابی از این نوع احتیاج داریم. کتاب را خواندم و دیدم برای خودم هم یک جور زنگ تفریح است. آرامشی به من داد و مرا از خستگی کتاب قبلی بیرون آورد.

فکر می‌کنم اگر ما عادت به مطالعه و کتاب‌خوانی را به بچه‌ها یاد بدهیم، خودشان انتخاب می‌کنند که چه کتابی بخوانند. یک کتابخوان حرفه‌ای، به چنین کتاب‌های مفرح و سبکی هم نیاز دارد. کتاب‌هایی هستند که می‌توان آن‌ها را به عنوان زنگ تفریح و فراغت خواند و یا بچه‌هایی را که کتاب خوان نیستند، می‌توانیم به وسیله این کتاب‌ها، کتابخوان کنیم. وقتی کتاب‌خوان شدند، آن وقت دیگر راه خودشان را پیدا می‌کنند. در سال ۷۹ که این کتاب چاپ شد، هنوز به بازار نیامده بود که نمایشگاه خانم نجف‌خانی برگزار شد. روز اولش بود. من هنوز در این نمایشگاه شرکت نکرده بودم که به من تلفن زدند و پرسیدند «جسد» درآمد؟ گفتم: بله. گفتند: بلندشو بیا نمایشگاه. بچه‌ها آمده‌اند دنبال کتابی که هیجان داشته باشد. من هم تعدادی کتاب برداشتم و بردم. کتاب مورد استقبال قرار گرفت.

من قبول دارم که نویسندگی هنر و هنر هم حاصل جوشش درونی است، ولی این جوشش درونی را نمی‌شود محصور کرد و به آن دستور داد که این جوری بجوش و آن جوری بجوش. یعنی اولین بار که نویسنده‌ای کتاب دلهره‌آور پلیسی خلق کرد، کسی به او دستور نداده بود. فضای ذهنی او آن طور کار کرده. عده زیادی هم از آن استقبال کردند. عده‌ای می‌گویند که ما اصلاً با کتاب‌های پلیسی ارتباط برقرار نمی‌کنیم و همان اول می‌فهمیم قاتل کیست. خلاصه این که نمی‌توان جلوی هنر را گرفت. نمی‌شود گفت که ننویس، این مجسمه را نساز، این نقاشی را نکش، این آهنگ را نساز. این‌ها چیزهایی هستند که خلق می‌شوند. این‌ها همه نشانه‌های خدا هستند. داستان پلیسی که جزو ادبیات است، وسوسه



تلخ روبه‌رو می‌شود و اگر داستان‌ها تماماً از گل و بلبل یا شادی‌آور باشد، ما داریم نوجوان را به نوعی تخدیر می‌کنیم. ادبیات آن است که آدم را با ناخودآگاهی درگیر کند. هر چه آدم با ناخودآگاه بیشتر درگیر باشد، آن‌چه به عنوان سمبل در ذهنش دارد، بیشتر مطرح می‌شود و بروز می‌یابد. هر کسی در هر حادثه‌ای که زندگی اجتماعی‌اش رخ داده، به نوعی سهیم است و باید عکس العمل نشان بدهد. اگر ما بچه‌ها را از این کتاب‌ها منع کنیم، در واقع بخشی از مسئولیت اجتماعی‌شان را سلب کرده‌ام. بنابراین، هر کدام از این‌ها اگر به نحو هنرمندانه و درستی نوشته شده باشد، به درد می‌خورد. هر کدام جایگاه و سودمندی‌های خودش را دارند.

خوشبخت: هیجان‌ات و ترس پلکانی هستند که نوآوری را در جامعه تضمین می‌کنند. اگر ما نتوانیم تخیلات بچه و احساسات و هیجان‌ات را رشد بدهیم، در واقع جامعه را اصلاً نمی‌توانیم رشد بدهیم. ترس یکی از احساسات و عواطفی است که باید رشد کند. دیگر این که وقتی ما ترس را برای کودکان مطرح می‌کنیم، کلی نمی‌توانیم بگوییم. بحث عمیق روان‌شناختی می‌خواهد که مثلاً ببینیم به کودکان بین ۶ تا ۸ ساله، چه نوع داستان‌های ترسناکی بدهیم و چگونه؟ پس این داستان‌ها باید طبقه‌بندی شود. مثلاً کودکانی که بین ۱۰ تا ۱۲ سال قرار دارند، تقریباً شرایط عینی‌تری دارند نسبت به بچه‌های زیر ۸ سال و خودشان می‌توانند قهرمان داستان را بشناسند و نتیجه‌گیری کنند.

ادبیات ترسناک در واقع، کودک را واکنش‌دهنده می‌کند در مقابل مشکلات عیدیه‌ای که به هر حال در تلویزیون و جاهای دیگر می‌بینند. بنابراین، ما اگر بتوانیم داستان‌ها را طوری به آن‌ها بدهیم که برای‌شان ناامنی ایجاد نکند، در واقع آن‌ها را برای آینده واکنش‌دهنده می‌کنیم. همان‌طور که ما زور بازوی‌مان را با ورزش زیاد می‌کنیم، باید مقاومت‌مان را در هم مقابل ترس بالا ببریم.

به نظر من اصلاً این‌طور نیست که دوست و همکارمان گفتند که دخترها آرامش بیشتری نیاز دارند. به نظر من دخترها باید با ناامنی بیشتری روبه‌رو شوند. برای این که از یک طرف عین مردها در هر جامعه‌ای تحت فشارهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هستند و از طرف دیگر، در مقابل نیروی دیگری که خودش را مافوق همه قدرت‌ها احساس می‌کند، یعنی مرد، قرار گرفته‌اند. با این که صحبت برخی دوستان خیلی زیبا و شاعرانه بود که به جای شب تیره، صبح سپید را به آن‌ها نشان بدهیم، ولی ما نمی‌توانیم چنین کنیم. آن‌وقت، طوری می‌شود که دختر وقتی به سن شوهر کردن می‌رسد، منتظر است که یکی بیاید دم

برای بچه‌ها آسیب‌زا هستند. باید یک کار تحقیقی انجام گیرد و ما آسیب‌های روانی را هم بررسی کنیم. از یک بعد دیگر هم باید تحقیق شود و آن جنسیت است. معمولاً طرز تفکر پسرها متفاوت از دخترهاست. مثلاً پسرها بیشتر دوست دارند شجاعت، تهور و کله‌شقی را تجربه کنند. در حالی که دخترها بیشتر به محیط آرام‌بخش نیاز دارند. این اختلاف سلیقه بین دو جنس حتماً وجود دارد. در رده سنی هم متفاوت است. از بعد دیگر این که اصلاً جوان امروز فرق می‌کند. جوان امروز هشت سال جنگ را پشت سرش تجربه دارد. البته خانم معتمدی فرقی گذاشتند بین مطالب تلخ و مطالب هراسناک. این درست است. بسیاری از این مطالب تلخ، حقایقی را به دنبال دارد، ولی مطالب هراسناک شاید اغراق‌آمیز باشند یا اگر هم در جامعه اتفاق می‌افتد، کم اتفاق می‌افتد. باید در مورد آسیب‌زایی این کتاب‌ها تحقیق شود. این که چهارنفر علاقه‌مندند، دلیل نمی‌شود به نوشتن این کتاب‌ها روی بیاوریم. ضمن این که هر فردی آزاد است هر کتابی را بخواند.

منتظم: ادبیات ترسناک را می‌شود به ادبیات دلهره‌آور و پلیسی تقسیم کرد. بخشی از ادبیات دلهره‌آور هم ادبیات جاسوسی است. همه این‌ها می‌توانند فقط به تقویت مهارت‌هایی کمک کنند و آن مهارت‌ها را آموزش بدهند. مثلاً داستان پلیسی می‌تواند توجه به جزئیات را آموزش بدهد. داستان جاسوسی و دلهره‌آور هم می‌تواند مهارت‌ها و آموزش‌هایی به آدم بدهد که بتواند هیجان‌اتش را کنترل کند. در واقع یک نوع تسلط به محیط پیدا کند. خلاصه در این دو بخش، هر دو شاید به نوعی لازم و برای آموزش کودک و نوجوان خیلی مفید باشد. ما باید از این منظر نگاه کنیم. ادبیات تلخ هم لازم است؛ چون نوجوان خیلی در زندگی با حوادث

خدمت‌تان گفتیم، ما چهار عامل را در نظر می‌گیریم که این چهار عامل، یک اثر ادبی را می‌سازد. اثر ادبی اولاً خلق می‌شود، در ارتباط تنگاتنگ با طبیعت و قانونمند و نظام‌مند و دارای ساختار است. با نگرش سیستمی، تمام عناصری که یک اثر ادبی را می‌سازند، در تعامل با یکدیگرند و کلی را می‌سازند که آن کل با کیفیت بسیار بالا، تمام عناصر و اجزا را دربرمی‌گیرد. متعالی و پویاست. مثل خلق طبیعت است که ازلی و ابدی است. اثر اگر هنری باشد، ازلی-ابدی خواهد بود. کما این که ما در طول تاریخ، در ادبیات کلاسیک‌مان چنین نمونه‌هایی داریم. البته من همه ادبیات کلاسیک را ادبیات نمی‌دانم. یک سری از آن‌ها ارزش ادبی دارند که تا امروز جلو آمده‌اند. ادبیات کلاسیک جاذبه دارد، لایه لایه است و مهم‌تر از همه این که در هر زمانی با شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی، پاسخگوی نیاز ذهنی و روانی انسان‌های آن دوره‌هاست. حالا می‌خواهد اثر بزرگسال باشد یا کودک. بنابراین، این ویژگی مهمی است که ادبیات را از مواد خواندنی جدا می‌کند. ادبیات جنایی و پلیسی هم باید در درجه اول ادبیات باشد، بعد ویژگی‌های پلیسی داشته باشد. آن معمایی که گره آن از اول خودبه‌خود گشوده شود و ذهن را پیش نبرد، ادبیات پلیسی نیست.

چایچی: خیلی متشکرم از خانم‌ها. استفاده کردیم. به اعتقاد من، همه این‌ها را باید از بعد روان‌شناسی بررسی بکنیم. شنیده‌ایم که می‌گویند بچه وقتی حتی در شکم مادر است، باید در محیط آرامی زندگی کند، لالایی برای بچه حزن‌انگیز نباشد، کتاب‌هایی برای بچه خوانده شود که لذت ببرد تا تلطیف روحی شود. به هر حال، بچه نباید دچار سردرگمی و هیجان‌های بیش از حد شود که

جلوه نژاد:

داستان پلیسی که جزو ادبیات است، وسوسه می‌کند، برمی‌انگیزاند، هیجان به وجود می‌آورد و احساسات خواننده را درگیر می‌کند: احساسات مختلفی مثل خشم، نفرت، طمع، عشق یا کنجکاو می‌تواند خواننده این داستان را می‌خواند، با شخصیت این داستان همراه می‌شود و می‌تواند در تجربیات شخصیت اول داستان شریک باشد و این شراکت او و حضور داشتن در آن ماجرا، می‌تواند برای گروهی از خواننده‌ها آموزنده باشد. کسی که دست به قتل می‌زند، نمی‌توانیم بگوییم که او کتاب پلیسی خوانده است. کسی که کتاب خوان باشد، با خواندن چنین کتاب‌هایی، می‌تواند تخلیه روانی شود.

چاپچی:

شنیده‌ایم که می‌گویند بچه وقتی حتی در شکم مادر است، باید در محیط آرامی زندگی کند، لالایی برای بچه حزن‌انگیز نباشد، کتاب‌هایی برای بچه خوانده شود که لذت ببرد تا تلطیف روحی شود. به هر حال، بچه نباید دچار سردرگمی و هیجان‌های بیش از حد شود که برای بچه‌ها آسیب‌زا هستند. باید یک کار تحقیقی انجام گیرد و ما آسیب‌های روانی را هم بررسی کنیم.

از ابتدا تا انتها، فضای غالب و زبانی که به کار برده می‌شود و به طور کلی شخصیت اصلی داستان که سرنوشتش برای خواننده مهم است، این‌ها همه ترسناک هستند، نشان می‌دهد که خیلی هم نمی‌توانیم به عنوان یک شگرد به آن نگاه کنیم. هم‌چنین در کتاب «دخمه خونین» و یا «آن‌جا که وحشی‌ها هستند»، فضای غالب ایجاد ترس و دلهره است.

وکیل: داستان «آن‌جا که وحشی‌ها هستند»، با مثال دیگران به کل متفاوت است. برای این که پر از جنبه‌های روان‌شناختی است و سرانجام، بچه به آرامش می‌رسد و فرق دارد با آن داستان‌هایی که می‌گویید سراسر ترس و وحشت است. من داستان‌هایی را که حول محور ترس می‌چرخد و دائم مخاطب را در هول و ولا نگه می‌دارند، به عنوان یک کار ادبی نمی‌پسندم. البته در ایجاد انگیزه برای شروع خواندن، همان‌طور که تجربه نشان داده، کارهای خوبی است. به این دید اگر نگاه کنیم، اشکالی ندارد و خیلی هم خوب است؛ چون همین که لذت خواندن برای بچه کشف شود، نویسنده به بخشی از هدف رسیده.

نجف‌خانی: خانم چاپچی، جوان‌هایی که جنگ و دوران انقلاب را دیده‌اند، بسیار منطقی‌تر، مسئولیت‌پذیرتر و عاطفی‌ترند و اگر این نسل مشکلاتی به وجود آورده، این نسل که اصلاً جنگ و انقلاب ندیده است، مشکل، محدودیت‌های اجتماعی است. بچه‌هایی که با مشکلات انقلاب و با فشارهای جنگ و بمباران رشد کردند، خیلی صدمه روحی نخوردند. در حالی که این بچه‌ها، بچه‌هایی گستاخ، زیاده‌خواه و جسور و نترس هستند. این که شما می‌گویید دخترها روحیه لطیفی دارند، الان با واقعیت نمی‌خواند و دخترها فرق کرده‌اند و بسیار گستاخ‌تر از پسرها هستند. دخترها «سیندرلا» را می‌خوانند و خیلی هم خوش‌شان می‌آید، ولی دیگر باور ندارند که قرار است یک شاهزاده با اسب سفید بیاید در خانه‌شان. خودشان می‌دانند که در این زندگی و این جامعه باید جنگید و شاید به همین علت است که این همه کتاب دلهره‌آور و هیجان‌انگیز و ماجراجویی می‌خوانند. برای این که وقتی قهرمان داستان با آن همه هیولا و ماجرا مواجه می‌شود، باید سرعت عمل داشته باشد و تصمیم بگیرد. وقتی با غولی که ما می‌گوییم نماد مشکلات زندگی یا وحشت‌های درونی یا آن نیمه منفی وجود انسان است، مواجه می‌شود، فوراً باید تصمیم بگیرد. دیگر سوپرمنی در کتاب‌ها وجود ندارد. قهرمان‌های داستان‌ها باید از عقل و منطق‌شان استفاده کنند و آزمون و خطاهایی هم که پیش می‌آید، به هر حال برای بچه‌ها درس دهنده است.

مهدوی اصل: درست است که نوجوانان امروز

افروز: درست است که دختران اصولاً سرچشمه آرامشند، اما بهتر است وقتی ادبیات را به بچه‌ها یاد می‌دهیم، مخصوصاً به دختران، راه مقابله با وحشت‌ها را هم به آن‌ها یاد بدهیم. وکیل: به نظرم می‌آید به همه سؤالاتی که مطرح شد، در مقدمه صحبت خانم معتمدی، جواب داده شده. اگر ترس و هراس را به عنوان یکی از شگردهایی که نویسنده به کار می‌برد، برای رسیدن به هدف‌هایی که ادبیات لازم دارد، در نظر بگیریم، آن وقت قابل پذیرش است. نه این که هول و وحشت، هدف نویسنده باشد. ترس به عنوان یک شگرد، برای مهم‌ترین هدف‌ها، یعنی شناخت دادن به مخاطب، می‌تواند استفاده شود. بنابراین، درست نیست که ادبیات ترسناک را یک ژانر ادبی در نظر بگیریم. من آن را به عنوان یک شگرد ادبی می‌بینم.

کاموس: یعنی شما موافق هستید، ولی با این دیدگاه که کلیات «هارورفیکشن» را به عنوان یک ژانر نمی‌پذیرید، بلکه صحنه‌هایی که ایجاد ترس و هیجان می‌کنند، نوعی تکنیک و شگردهای ادبی حساب می‌کنید؟

وکیل: بله، به عنوان تکنیک برای رسیدن به هدف‌های خوب ادبیات.

کاموس: اما در آثاری مثل «قصه‌های سرزمین اشباح» یا داستان‌های «مرد عنکبوتی» که

در برایش تار بزند. بعد در واقعیت می‌بیند که اصلاً این طوری نیست. ما باید با این مطالب حساس‌تر برخورد کنیم و به عنوان نویسنده، به بچه‌ها دروغ نگوییم. دنیا هم زیبایی دارد و هم سختی. ژاله فروهر: خسته نباشید. من خیلی استفاده کردم. نوجوانانی که با آن‌ها سروکار دارم، کمی هیجان و دلهره را در کتاب‌ها می‌پسندند. اصلاً موافق با داستان‌های بسیار خون‌آشام نیستم و درصد بچه‌هایی هم که این‌ها را می‌پسندند، کم‌ترند. البته، بچه‌ها داستان‌های هیجان‌انگیزی را که به گونه‌ای آن‌ها را در تعلیق قرار بدهد، خیلی دوست دارند. یک نمونه عینی از یک کتاب مثال می‌آورم: «آخرین گودال»، ترجمه آقای حسین ابراهیمی الوند که در طول داستان، هراس از بزمجه‌های سمی در بیابان وجود داشت. این داستان را دو دختر خواندند و قضاوت‌شان یکی نبود. یکی از آن‌ها می‌گفت، من هر بار می‌روم در یک بیابان، فکر می‌کنم بزمجه‌ای وجود دارد و ممکن است پای من رابزند یعنی بسیار می‌ترسم و دلهره این کتاب همیشه با من است. در حالی که دیگری می‌گفت، اصلاً ترس ندارد. من یاد گرفتم که اگر می‌خواهم بروم در بیابان، یک کفش بلند بپوشم یا در بیابان نخوابم. در هر صورت، برداشت بچه‌ها و آدم‌ها در ارتباط با این کتاب‌ها متفاوت است.



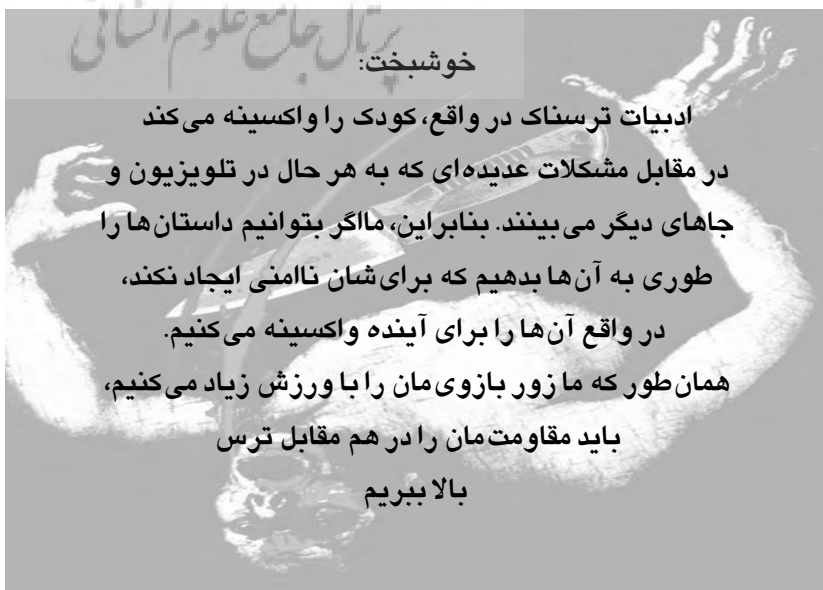
ما جنگ را ندیده‌اند، ولی پدر و مادرهایشان که دیده‌اند. تمام شرایط و فضا و حالات روحی پدر و مادر، روی کودک تأثیر دارد و پدر و مادرهایی که جنگ را دیده‌اند، تمام آن آسیب‌ها را به نوجوانان امروز منتقل کرده‌اند.

کاموس: به هر حال، درست است که واقعیات تلخ و ترسناک هم در جامعه وجود دارد، ولی فکر می‌کنم کلیت امور در سراسر دنیا، به سمت خیر است. نکاتی که بعضی دوستان مطرح کردند که در ادبیات باید به آن‌ها توجه شود، ما هم به آن‌ها اعتقاد داریم. از طرفی، کارکرد ادبیات ترسناک در زمینه تخلیه روانی و عاطفی و لذت ترس هم باید مدنظر قرار گیرد. اصلاً فلسفه جلسات ما همین است که به این وجوه هم توجه کنیم. نه این که فقط آسیب‌ها و ضررهای احتمالی را مدنظر داشته باشیم. در خدمت خانم معتمدی هستیم.

معتمدی: در کتاب‌هایی که به انواع و ژانرهای

گوناگون ادبیات داستانی می‌پردازند، با مواردی چون داستان مافوق طبیعی، داستان مهیج، گوتیک، اشباح، وهم و خیال، هولناک و ادبیات وحشت مواجه شدم. در ضمن، از دیدگاه روان‌شناسی تمام هیجانات، درجه‌بندی گوناگون و مطلوب و نامطلوب دارند که البته این هم با توجه به توانمندی‌های مخاطبان در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، باید هر اثری را فقط در ارتباط با خودش بررسی کرد و حکم کلی صادر نکرد. من در تدریس آموزش هیجانی، از کتاب «هوش هیجانی»، اثر دانیل گلدمن استفاده کردم. بسیار بسیار خوب است و می‌توان نکات جالبی از آن برداشت کرد. در ضمن، معتقدم که هر انسانی باید چه از نظر جسمی و چه از نظر روانی آب دیده شود. کما این که تاریخ تعریفی دارد که عبارت است از: تلاش و کوشش و مبارزه انسان‌ها برای تحقق واقعیت بهتر.

اکبرلو: من بحثی درباره شگردهای این نوع



ادبی آماده کرده بودم که مفصل است و به همین علت، فقط سرفصل‌هایش را عرض می‌کنم. البته این چیزهایی که می‌گویم، درباره ادبیات ترسناک نوجوان، یعنی دوره راهنمایی است. در ادبیات ترسناک ویژه نوجوان، بیشتر سوژه‌ها این‌هاست: تغییر هویت و تبدیل شدن، علم شرآفرین (که خلاصه‌اش می‌شود دانشمند دیوانه‌ای که می‌گویم) تسری یافتن نامالایمات، ملاقات با ناشناخته یا موجود پنهان شده (که می‌تواند مومیایی، روح یا غریبه‌ها یا غیره باشد). جای یکی از دوستان صحبت کردند و گفتند، عناصر ادبیات ترسناک را در همه انواع ادبیات می‌بینیم.

به نظر من هم بعضی از عناصر ادبیات ترسناک، در ادبیات دیگر هم یافت می‌شود. البته آن کتاب و داستانی را می‌توانیم ادبیات ترسناک بنامیم که این ویژگی‌ها در آن غالب باشد. این عناصری که من می‌گویم، در ژانرهای دیگر ادبی هم می‌تواند حضور داشته باشد، ولی اگر در یک اثر غالب بود، من آخر آن را جزء ادبیات ترسناک می‌دانم. از دیگر ویژگی‌ها این‌هاست: وجود حفره‌ها، مایعات (مثل خون، باران، آب)، محلول (محلولی که ریخته می‌شود و یک چیز با چیز دیگری عوض می‌شود و معمولاً دانشمندان دیوانه با آن سر و کار دارند)، معجون، تزریق، شکستن (بطری، شیشه‌عمر)، رابطه بین نور و تاریکی (فانوس، نور کم‌سو)، صدا (جیغ و فریاد، غرش، ناقوس، ضربه به در)، مکان (دیوار، طبقه، زیرشیروانی)، تکرار و شباهت‌ها، رفت و برگشت، حرکت‌ها (بعضی حرکت‌ها از پایین به بالا مثل سُرک کشیدن و یا حرکت‌های از بالا به پایین که معمولاً حرکت‌های از بالا به پایین خیلی سریع اتفاق می‌افتد و حرکت‌های پایین به بالا خیلی کند است)، وجود اشیای نوک تیز مثل دندان، جرقه، مشعل، خنجر، میله، نوک پرنده، پنجه‌های حیوانات، گورستانی پر از صلیب، ریتم کُند (از جمله افعالی که بیشتر به کار می‌رود، خزیدن است و باز شدن در، هیچ‌گاه یک مرتبه نیست و معمولاً آرام باز می‌شود)، حضور کودکان (البته من نمی‌توانم تحلیلش کنم، ولی شاید به سبب معصوم بودن‌شان، حس همذات‌پنداری خواننده را بیشتر برمی‌انگیزانند) و...

کاموس: با سپاس از آقای اکبرلو. امیدوارم این بحث نشانه‌شناسی و ساختاری تکمیل شود و ما از آن استفاده کنیم.

خیلی سپاس گزاریم از همه بزرگوارانی که در بحث ما شرکت کردند؛ به ویژه از خانم‌ها معتمدی، جلوه‌نژاد و نجف‌خانم که دعوت ما را پذیرفتند و تجربیات و تخصص‌شان را در اختیار جمع قرار دادند. خسته نباشید. خدانگهدار.